

شهید نصر اللہ سیامنصوری



از تبار علی

سازمانہ جامع سرداران و دواغز شہید استان بوشهر

نام پدر	علی
تاریخ تولد	۱۳۴۶/۴/۳
محل تولد	بوشهر - وحدتیه
تاریخ شهادت	
محل شهادت	عین خوش
مسئولیت	۱۳۶۱/۸/۷
نوع عضویت	
شغل	
تحصیلات	
مدفن	وحدتیه

زندگینامه

زندگینامه شهید

سخن از کسی است که عاشقانه پای به اقلیم عشق گذاشت و در مدرسه عشق، الفبای عشق ورزی را آموخت. سخن از کسی است که با اخلاص و ایمان به دفاع از میهن اسلامی خویش پرداخت. سخن از دهمین و آخرین فرزند خانواده ای است که فرزند هفتم خود را نیز در راه میهن، تقدیم کرده اند.

«نصرا» سیامنصوری، سوم تیرماه سال چهل و شش هجری خورشیدی در خانواده ای پر جمعیت، مومن و معتقد به احکام الهی در وحدتیه (بی برا) ، چشم به جهان خاکی باز کرد. پدرش «علی» او را از همان کودکی به مکتب خانه فرستاد تا با قرآن، کتاب هدایت بشر، آشنا گردد. در سن هفت سالگی پای به کلاس درس گذاشت و تا پایه ی پنجم ابتدایی را با موفقیت طی کرد. بدلائل فقر و ناراحتی که از ناحیه گوش داشت به همین دوره تحصیل بسنده کرد و به عنوان یکی از نان آوران خانواده به کار و فعالیت پرداخت و در امر کشاورزی و دامداری یار و یاور پدر بود.

باورزش نسیم معطر انقلاب، دوشادوش مردم غیور زادگاهش به خیل مبارزان انقلابی پیوست و برخی از دوستانش را که با این نعمت بزرگ الهی غریبه بودند، آشنا کرد و لحظه ای در باورزش خللی وارد نشد.

با شروع جنگ تحمیلی و تشکیل بسیج مستضعفین به عضویت بسیج درآمد. او اعتقاد داشت که حضور در بسیج و فعالیت در آن یک وظیفه شرعی است و همواره تأکید داشت که خدمت در راه خدا و انقلاب از وظایف دینی است. چون برادرش «منوچهر» یکی از پاسداران رشید و غیور به درجه شهادت نایل شده بود؛ تصمیم گرفت راه او را ادامه دهد؛ هنگامی که به بسیج برآزجان، مراجعه کرد با اعزام او موافقت نکردند و رضایت پدر را الزامی دانستند. به ناچار شبانه روز، به پدر التماس می کرد و از او می خواست رضایت دهد. بالاخره پدر پیر خود را به برآزجان برد و مجوز اعزام به جبهه را کسب کرد و با خوشحالی و فهمیدگی جهت آموزش نظامی به کازرون اعزام شد. پس از گذشت یک ماه، راهی جبهه های جنوب شد و در تیپ المهدی (عج) و امام سجاد (ع) به مدت سه ماه به مبارزه پرداخت و در عملیات رمضان در شرق بصره نیز حضوری فعالانه داشت چند روز قبل از شروع عملیات در نامه ای به پدر می نویسد: «در بعد، پدر جان! امروز تاریخ ۶۱/۴/۲۰ اسلحه به من دادند و اسلحه ی من آرپی جی است. همان طور که برادرم در جبهه ی کردستان به درجه ی شهادت ناقل گردید باید من اسلحه ی او را نگذارم بر زمین بیفتد

و باید اسلحه ی برادرم را بردارم و راه او را ادامه دهم»

پس از بازگشت به آغوش گرم خانواده، پدر و مادر از او می خواهند که دیگر به جبهه نرود؛ چون دین خودش را ادا کرده و از آن خانواده، عزیزی نیز تقدیم انقلاب گردیده است؛ ولی او به مادرش می گوید: «در خواب دیده ام که سیدی جلیل القدر مرا صدا می زد و می گفت: «جبهه منتظر توست. یک بار دیگر بیا.» مادر بیشتر اصرار می ورزد؛ ولی مؤثر نمی افتد. وقتی که در مینی بوس نشسته و در حال حرکت هستند. دامادشان مرحوم «منصوری فرد» او را بر می گرداند. بار دیگر بدون خداحافظی، عاشقانه پا به میدان نبرد با دشمن می گذارد. نکته ی جالب این که قبل از اعزام، به بسیج مراجعه می کند و از دوستش «علی محمد مزارعی» مبلغ سیصد تومان قرض می گیرد.

سرانجام در عملیات بزرگ محرم که با رمز یا زینب (س) در منطقه ی عین خوش آغاز گردید ؛ در تاریخ بیست و هفتم آبانماه سال شصت و یک ، شربت سرخ شهادت نوشید . پس از آن که پیکر پاکش به زادگاهش تشییع شد ؛ مبلغی که از دوستش گرفته بود ، هنوز در جیب پیراهنش بود . !

پدرش ، سال هفتاد و نه دار فانی را وداع گفت و مادرش ، خانم « شرف محمدی » اکنون در سن هشتاد سالگی به سر می برد و در منزل فرزندش زندگی می گذراند .

وصیت نامه

شهید « نصرانی » وصیت نامه خویش را اینگونه می نویسد : « انا لله و انا اليه راجعون . »

چنانچه بشر ، فقط این یک آیه را سر لوحه زندگی خود قرار دهد ، شکست نخواهد خورد . برای این که مالک اصلی خداست و برگشت ما پس از مرگ به سوی اوست . اینجانب نصرالله سیا منصوری ، هم اکنون که عازم جبهه ی جنگ علیه باطل هستم وصیت نامه ام را با درود بر منجی عالم بشریت ، مهدی (عج) و با درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی و نائب برحق امام زمان و ملت مسلمان ایران خصوصاً ملت قهرمان دشتستان ، آغاز می کنم . امیدوارم که همیشه بتوانم به ندای « هل من ناصر ینصرنی » حسین زمان پاسخ داده باشم . بعنوان یک سرباز کوچک اسلام ، خدمت برادران عرض می کنم که با شعار بدون عمل فریب خود ندهید . حتی می توان گفت . نفاق صفتی است که در شخص بروز کرده و امیدوارم ما فریب اینها را نخوریم .

در ضمن ، تمنا دارم از پدرم ، چنانچه ، شهادت نصیبم شد ، مرا پهلوی برادرم دفن نماید و برایم گریه و زاری نکنید و افتخار بکنید که چنین فرزندی را بزرگ کرده اید و در راه اسلام دو دستی تقدیم خدا و اسلام نموده اید . خواهشمندم از مسلمانان ایران که امام را تنها نگذارید . والسلام نصرالله سیا منصوری .



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران